

معرفی کتاب «ستایش جنون»^۱ وگزیده‌هایی از آن اثر: اراسموس

اکبر اصغری تبریزی^۲

شاید بتوان گفت کتاب «ستایش جنون» بهترین اثری است که از خامهٔ «اراسموس» یا «اراسم» روتردامی تراوش کرده است. بدون شک تنها همین یک اثر کافی بود تا نام او را در عالم ادب جاودانه سازد. این کتاب را «اراسم» در روزگارانی نگاشت که افق پرداختن به کاری جدی‌تر مساعد نبود.

۱. L'Eloge de la Folie par Erasme de Rotterdam (ستایش جنون نوشته «اراسموس» یا «اراسم» روتردامی زمان انتشار ۱۵۱۱ میلادی، مکان انتشار شهر روتردام هلند، زبان اثر لاتین. جهت آشنایی بیشتر با این فیلسوف و افکار و دیگر آثارش به کتاب ممتع «اراسموس روتردامی و روزگارش» ترجمه فرامرز تبریزی (نام مستعار) مراجعه شود. نام اصلی مترجم: منوچهر صفا از "ERASMUS" نوشته اشتفان تسوایک (نشر کتاب تهران-۱۳۶۳).

۲. دکتر در ادبیات فرانسه و استاد گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه اصفهان.

ولی از آنجایی که ذهن وقاد این فیلسوف بزرگ همواره عادت به تتبع و تکاپو داشت و در هیچ شرایطی بطالت و بیکارگی را تحمل نمی‌کرد، به نگارش این اثر جالب و خواندنی که انتقادی است بس‌تند و گزنده و در عین حال مضمر و طنز آلود از اوضاع و احوال حاکم بر جوامع اروپائی در قرن شانزدهم میلادی، همت گماشت.

"اراسم" خود کشیشی بود عالی رتبه از اردوگاه «مصلحان دینی» یا «رפורمیستها» و از پیروان مارتین لوتر آلمانی و ژان کالون سویسی، لیکن به عین شکیبائی و سعه صدر ذاتی از مخاصمات و برادر کشیهایی که تعصبات کور فرقه‌ای باعث آن می‌گشت سخت آشفته خاطر و دل آزرده بود. او دمی از مصالحه و نزدیک کردن مواضع دو جناح متخاصم، کلیسای رفورمیستها (پروتستانها) و کلیسای واتیکان (کاتولیکها)، فروگذار نمی‌کرد. اما چون افکار روشن او برای آن دوران جهل و تاریکی درک‌ناپذیر و چه بسا برای جانش مخاطره‌آمیز بود، ناگزیر بر آن شد تا در پوشش طنز، رسالت انسانی خود را به انجام رساند، از این روی قلم بر کف با کفایت "بانو جنون"* نهاد و او را همه جا بر کرسی استادی نشاند و عقل را به تلمذ در محضرش واداشت (...).

اراسم با توسل به این حيله موقّق می‌شود رندانه و بی‌آنکه دامنش آلوده شود، نقاط ضعف و معایب جامعه خود را به باد سخت‌ترین و نیشدارترین حملات قلمی خویش گیرد. با این حال به عنوان کشیش و فردی روحانی هیچگاه حتی در طنز آمیزترین فرازهای گفتارش، عفت و نزاکت کلام را از دست نمی‌دهد و همواره جانب وقار و متانت را در لفظ و در معنی نگاه می‌دارد، چنانکه خود همین نکته را در هامش کتابش متذکر شده است: «قصد و نیت ما از نوشتن این کتاب تعلیم بوده است، نه توهین، کمک به تهذیب اخلاق بوده است، نه ترویج فساد.»

خلاصه کلام این که این فیلسوف رند و آزاده و این مصلح فرزانه، در این اثر خواندنی ما را دنبال جناب استاد «جنون» از میان اقوام و ملل گونه‌گون عبور می‌دهد و جابه‌جا تأثیر کلام او یا به عبارتی بهتر نفوذ حکومت مطلقه او بر عقل و احساس مردم شهر و عصر

* - معادل حماقت یا جنون در زبان لاتین "Stultitiae" مؤنث مجازی است.

خود و ای بسا مردم همه مکانها و همه زمانها نمایان می‌شود تا شاید با این تدبیر، ما را از اینکه نخواستیم، به رغم شهرت دهن پرکنمان به عنوان "اشرف مخلوقات"، حاکم و رهبری بهتر از او برای خود بیابیم شرمسار کند. این استاد بزرگوار همه جا، و هر بار به شیوه‌ای خاص، آنچه را ما انجام می‌دهیم در مقابل آنچه می‌بایستی انجام دهیم قرار می‌دهد، و به همین سان، روشهای درست و شایسته صاحب منصبان جامعه را در برابر سوء استفاده‌هایی که به طور معمول از مقام و منصب خود می‌کند قرار می‌دهد و در این تعلیم یا تنبیه، حریم احدی از رجال یا سبران سیاسی جهان را رعایت نمی‌کند: در همان حال که به ستایش از خوشبختی و سعادت آنان به سبب پیروی از حکومت مطلقه‌اش می‌پردازد از بیم آنکه مبادا موجب ملالشان شود، از نشان دادن آنها بدیشان رندانه چشم می‌پوشد با وجود این وظایف مزبور در هر کلمه‌ای که از زبان "استاد" خارج می‌شود، برای آنان تداعی می‌گردد و وجدانهای خفته و افسرده آنها را بیدار و آگاه می‌سازد و درس احساس گناه، انفعال و ندامت را به آنها می‌آموزد. سرکار خانم "جنون" ابایی ندارد از اینکه کنایه‌ها و استعارات نیشدار و طنز آلود خود را متوجه جامعه روحانیت کلیسای از هر مسلک و فرقه‌ای نماید. او با این کار از بسیاری افراطها و تفریطها و ریاضها و تزویرها که در این جامعه، به ویژه در آن روزگاران فراوان بوده است برده برمی‌دارد. لیکن همین کار او موجب آن می‌شود که خود وی در معرض اتهام بزرگ توهین به مقدسات قرار گیرد. اما حقیقت کدام است؟ واقع امر آنست که "اراسم" فردی است مذهبی، به تمام معنای کلمه، و هدفی جز پالودن دین الهی مسیح، این مزرعه همیشه سرسبز حقیقت، از بذره‌های مسموم که دستهایی آلوده بر دامان آن افشاندند، ندارد. البته شاید جاری کردن این همه آیات از کتاب مقدس حضرت مسیح (س) بر زبان «جنون» کاری مذموم و دور از احتیاط است، چرا که ساحت مقدس آن کتاب هیچ انس و الفتی با زبان طنز ندارد.

باید اذعان کرد که این مسامحه از جانب متفکری سترگ چون اراسم چندان قابل بخشش نیست ولی به هر تقدیر حکم کردن بر الحاد وی به سبب همین یک خطا، هر قدر هم که بزرگ باشد، به دور از انصاف است. در حالی که احساسات مذهبی او از واژه واژه اصول اعتقادی، که خود در جای جای همین اثر بر می‌شمارد، به وضوح نمایان است.

به محض انتشار این اثر، فقها و روحانیون عالم مسیحیت کوس رسوایی را برای نویسنده آن نواختند، چرا که او جرأت کرده بود وسواسهای بیهوده «اسکولاستیک»، جهل و خرافات حاکم بر دیرها و کبر و خودخواهی راهبان و تارکان دنیا را به باد مسخره گیرد. اینان چنان جنجال و هیاهویی به راه انداختند که اراسم ناگزیر در مقام دفاع از حیثیت خود برآمد (...).

امروز دیگر هیچ کس از آنچه او در آن هنگام در توجیه خویش بر زبان راند سخنی نمی‌گوید، چه اصولاً موضوع اتهام از خاطرهای رفته است. لیکن اثر همچنان پایدار و استوار بر جای مانده و هنوز هم با شور و شوق بسیار خوانده می‌شود و به رغم این داوریه‌های سخت و غیر منصفانه، در آینده نیز خوانندگان را به خویش فراخواهد خواند. موضوع کتاب «ستایش جنون» یا «مدح حماقت»^۳ نقدی طنز آمیز و بسیار تند و گزنده از جامعه هلند به طور اخص و اروپا به طور اعم در قرون وسطاست، روزگارانی که جنگهای مذهبی در آن بیداد می‌کرد و ابزار هر نوع عقیده‌ای خارج از آیین و باور مقامات کلیسا، در دادگاههای تفتیش عقاید (انکیز سیون) با شدیدترین و بیرحمانه‌ترین وجهی سرکوب می‌شد. اراسم، هر چند که خود یک کشیش بلندمرتبه از اردوگاه مصلحان دینی (پروتستانیسیم) بود، لیکن با هرگونه خشونت و خصومت به خاطر عقیده سخت مخالفت می‌ورزید و از روی طبع متمایل به صلح و آشتی بود و چون از خرد و فرزاندگی بهره‌ای وافر داشت برای آنکه بتواند جان خویش را از گزند جاهلان در امان نگاه دارد قلم به دست «الهه جنون» می‌دهد و به زبان او از تزویرها و دورنگیها، از برخوردهای خشونت آمیز و برادر کشیهای زمانه‌اش انتقاد می‌کند و آنچه دل غمین و آزرده‌اش می‌خواهد، از زبان وی نثار روزگار پر فتنه و شر خویش می‌کند. اکنون گزیده‌هایی از سخنان پر طنز و کنایه این الهه بزگوار نقل می‌شود.

۳- این عنوان ترجمه‌ایست ناقص و نارسا از همین کتاب به ترجمه مسعود (محمد علی) انصاری. تاریخ ترجمه مزبور به سال ۱۳۲۳ هـ ش باز می‌گردد و مشتمل بر ۱۹۲ صفحه است. اخیراً ترجمه‌های تازه از همین کتاب زیر عنوان «ستایش دیوانگی» به ترجمه حسن صفاری به زیور طبع آراسته شده است.

۱- جنون، سرچشمه خوشبختی

«...» چون در اصل مرد برای کسب و کار آفریده شد لاجرم از عقل و شعور یک نخودش دادند و همین موجب بدبختی او گشت. مادر دلسوز وی، طبیعت ناراحت از طالع بد فرزند، به چاره جویی نزد من آمد، پندی دادمش در خور خویش، دیوانه‌وار! بدو گفتم که زن [...] را یار و همدم مرد سازد تا به جادوی جنون، زبری و خشونت طبع او را نرمی بخشد و تلطیف نماید. افلاطون [...] خواسته است این نکته را القاء کند که این موجود تا چه حد با عقل دشمنی دارد. راستی از میان این طایفه آنهایی هم که خیلی دم از عاقل بودن خود می‌زنند جز آنکه دیوانه بودنشان را به ثبوت رسانند کاری از پیش نمی‌برند، [...] فی الواقع پوشانیدن طبیعت به لعاب فضیلت و وادار ساختن آن «به پیروی از یک طریقت، لودگی بر لودگی افزودن است [...]».

آنها اگر کمی انصاف داشتند بایستی از من سپاسگزار باشند، چه این را که در بسیاری از جهات سعادت‌مندتر از مردان می‌باشند مدیون‌مند.

آنها از وجاهت و زیبایی برخوردارند که آنها بر هر متاعی در این دنیا ترجیح می‌دهند و البته حق هم دارند، چرا که این در دست آنان به منزله حربه‌ای است بس بزرگ و بُرنده که حتی مغرورترین گردنکشان و جباران را بر خاک مزلت می‌افکند. اندکی در قیافه مردان تأمل کنید: در آن چیزی جز یک حالت گرفته و عبوس، یک بشره سربی رنگ، یک جنگل ریش و یک پیری زودرس نخواهید دید. راستی علت آن چیست؟ تنها یک چیز و بس، همان چند نخود عقل!

«حال کمی هم در قیافه زنان سیر کنید: در آن بر عکس، صورتی به درخشندگی و صافی ژاله سحرگهان، صدایی به آرامی و دلنوازی جویباران، تنی به نرمی و لطافت گل در بهاران خواهید دید.»

۲- جنون، منشاء و عامل ثبات و پایداری دوستیها و عشقها و وصلتها

«...» چه بسیارند کسانی که (...) همه خوشبختی و سعادت را در هم صحبتی با دوستان جستجو می‌کنند، چه دوستی را به عنوان یکی از اصلی‌ترین نعمات و یکی از

اساسی‌ترین نیازهای بشری چون آب، هوا و آتش تلقی می‌نمایند، آنرا نمک زندگی به حساب آورده و حذفش را از حیات به منزله حذف آفتاب از کائنات می‌دانند. به علاوه، آنان دوستی را در زمره التذاذات شریف بشری به شمار می‌آورند (توگویی شرافت هم در زندگی ما ابنای روزگار جایی دارد!) و با تکیه بر قول فلاسفه بی‌هیچ تردید و تزلزلی در صدر نعمات قرار می‌دهند. بسیار خوب، ولی چه خواهید گفت اگر هم اکنون بر شما اثبات نمایم که شخص شخیص من به اصطلاح «سروته» این نعمت بزرگ می‌باشد؟ من البتّه این کار را نه با جادو و چشم‌بندی، بلکه به یاری علم منطق انجام خواهم داد.

توجه کنید:

«عیوب دوستان را نادیده گرفتن، خود را شریک جرم آنها نمودن، پیوسته زبان به مدح و ستایش آنان گشودن، اخلاق‌بدشان را حسن نمودن، این همه اگر از شخص جنون نیست پس به من بگوئید از کیست؟

- یا مثلاً وقتی فلان دل از کف داده‌ای را مشاهده می‌کنید که بر رخ سوداوی یار بوسه‌های عاشقانه می‌زند، یا زمانی که می‌بینید آن عاشق شیدا را که با نفس بویناک معشوقه‌اش «آنیس یا آگنِس»^{*} مشام جان خوش می‌کند، یا ملاحظه می‌کنید آن پدر خود فریب را که به شما می‌گوید چشم فرزندش فقط اندکی پرش دارد در حالی که کودک بینوا پاک احوال است، اینها اگر نشانه و آماره‌ی از "جنون" نیست پس چیست؟

من به شما می‌گویم و حاضریم این را بر سر هر کوی و برزنی جار بزنم که عامل اصلی همه این شیرینکاریها شخص شخیص من است و بس.

اما ناگفته نماند که این نوع جنون مایه و ملاط مهر و محبت در میان آدمیان است. اینجا روی سخن من با آدمهاست که البتّه هیچ کدامشان خالی از عیب نیستند و در بهترین حالت عیوبشان قابل تحمل است. در صورتی که در مورد خدایان بی‌احساس^{**} یا اصلاً

* - Agnès

** - "خدایان بی‌احساس" عنوانی است که اراسم به رواقیون (Stoiciens) اطلاق می‌کند.

چیزی به نام مهر مطرح نیست، و یا رشته آن به حدی غم‌انگیز و حزن‌آور است که بیشتر بند اسارت را ماند. تازه همین رشته غم‌انگیز و حزن‌آور هم به ندرت آنها را به یکدیگر پیوند می‌زند. پس به من حق خواهید داد که اینان را از موضوع بحث خود خارج کنم و تنها به آدمیان پردازم.

باری از آنجایی که آدمها غالباً مجنونند و حتی هیچ بنی‌بشری را نتوان یافت که آثاری از جنون گهگاه در او ظاهر نگردد، ابراز علاقه آنان به یکدیگر از جهت تشابه و تجانسی است که میان دو مقوله عشق و جنون موجود است. به طوری که هر گاه بر حسب اتفاق در میان جمع معدود عقلا [خدایان بی‌احساس] نهال عشقی بیفتد، به علت ضعف و ناستواری رشته‌های آن، بیش از صباحی چند نخواهد پائید، چه سیمای موقر و هماره متفکر آنان شاپرک سبکبال و سبکسر عشق را می‌رماند و از خود دور می‌کند، باریک بینی آنها از حد بیرون و غیر قابل تحمل است، چشمانشان برای دیدن عیوب یارشان قدرت دید یوز پلنگ داشته و برای دیدن عیوب خود تا حد بینایی موش کور ضعیف و ناتوان است.

چون بنی‌آدم به طور عام چنین است و هیچ آدمی را نتوان یافت که بری از عیب و علت باشد، نظر به اینکه تفاوت‌های فراوان میان روحیه‌ها و سلیقه‌ها، گونه‌گونیهای وقایع اتفاقیه در زندگی افراد، دائماً موجب تمایز و افتراق آنها از یکدیگر می‌شود، لذا من از شما سؤال می‌کنم.

(اگر نبود این بی‌منطقی معجز اثر «که در نامیدن آن به تساهل یا جنون شما را مخیر می‌کنم) آیا عشق و دوستی باز هم می‌توانست جاذبه‌ای داشته باشد؟ مگر نه که کویدون(*) مصدر احساسات لطیف و عاشقانه را همواره در حالی که چشمانش را با نواری بسته‌اند به تصویر می‌کشند، بنابراین، چون او گاهی زشت را زیبا می‌بیند شما را هم به تبع خود به اشتباه می‌اندازد: و هم از این روست که هر کسی با همجنس خویش مأنوس است: پیرمرؤ عجزه‌اش را صمیمانه دوست می‌دارد و خروس جوان بالهای مهر و شیدایی خود را فرا راه مرغکش می‌گسترده.

ما این همه را به تماشا می‌نشینیم و بدان می‌خندیم. لیکن آنچه در حقیقت ما را به خنده وا می‌دارد وجود همین انس و الفت و محبت در میان افراد و آحاد جامعه است....

«... آنچه در باب عشق و دوستی گفتم، در مورد زناشویی و زندگی مشترک مصداقی تام دارد چرا که زناشویی اتحاد روحی و جسمی زوجین است. خدای بزرگ! چه طلاق‌ها و شاید چه حوادث بدتری را شاهد نمی‌بودیم اگر هر آئینه این اتحاد مبارک میان زن و مرد به لطف چاپلوسی، مزاح و خوشرویی، نسیان و پرده پوشی، که جملگی از ملازمان رکاب منند، استحکام نمی‌یافت! تعداد وصلتها چقدر تقلیل می‌یافت اگر مردها روزی بر آن می‌شدند که از بازیگوشیها و شیطنتهای ضعیفه خود در گذشته، با خبر گردند! چه قهرها و چه جداییها پیش می‌آمد. اگر نبود بی‌خیالی خوش یا حماقت این مرد خوبِ موسوم به شوهر که بسیاری از اعمال و رفتار همسر عزیزش را نادیده می‌گیرد. این همه به حساب جنون گذاشته می‌شود، در عوض، زن و شوهر زندگی خوب و خوشی با هم دارند، صلح و سازش بر روابطشان حاکم است و اتحاد و اتفاق در میانشان برقرار و آنچه واقعاً اهمیت دارد نیز همین است. چه گوشه و کنایه‌ها و چه متلکهای زشتی که نثار این بنده خدا، این شوهر خوب و ساده دل، که نمی‌کنند! ولی او کوچکترین اعتنایی به این حرفها نمی‌کند و از سر مهر و عطوفت اشکهای محبوب بی‌وفایش را می‌نوشد. حال من از شما می‌پرسم آیا این بی‌تفاوتی خوش یا ساده دلی آرامش بخش بهتر است یا آن آتش سوزنده و جانکاه حسد و بدگمانی؟

(... سخن کوتاه، هیچ جامعه و انجمنی، بی‌حضور من هرگز به ثبات و امنیت دست نتواند یافت. سلطان با رعیتش، آقا با نوکرش، بانو با کلفتش، استاد با شاگردش، شوهر با عیالش، همکار با همکارش، میزبان با میهمانش بدون فریبکاری، مغالطه، بدون چاپلوسی و مداهنه، بدون تساهل و مسامحه و در یک کلام بدون شیرین کردن دهن به شهد مصفاي من «جنون» جز صباخی چند در صلح و صفا نتوانند زیست. اگر گمان می‌کنید که دارم غلو می‌کنم بهتر است به دنباله سخنم گوش فرا دهید:

«از شما می‌پرسم آیا امکان دارد فردی که از خودش نفرت دارد به دیگری عشق

بورزد؟ آیا امکان دارد فردی که با خودش سرِ جنگ دارد با دیگری سازش داشته باشد؟
 - آیا امکان دارد انسانی که از زندگی خود احساس لذتی نمی‌کند و از هستی خویش در
 رنج است به دیگری روی خوش نشان دهد؟

آنکه به این پرسشها پاسخ مثبت دهد به یقین از خود من هم دیوانه‌تر است! آری
 کافی است مرا از جمع خود برانید تا ببینید که دیگر نه تنها کسی تاب تحمل دیگری را
 نخواهد داشت بلکه از هرگونه احساس مهر آمیزی نسبت به خویشتن خویش نیز خالی
 خواهد شد و نسبت به وجود و هستی بی‌اعتنا. لاجرم و به یک کلام، نفرت و انزجار بر
 روابط میان آدمیان حکمفرما خواهد گشت.